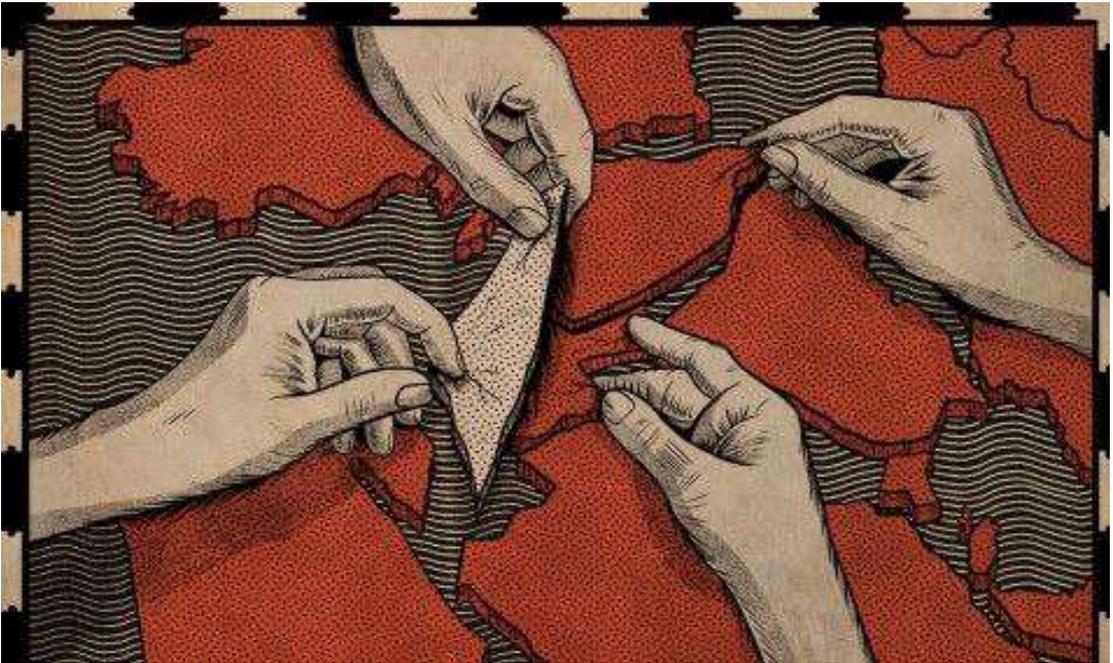


فوریه
۲۰۲۶

تکرار خیانت یا تکرار خطا؟ نقدی روش‌شناختی بر روانکاوی سیاست در تحلیل وضعیت کوردها

فاتح محمدی نیک



منبع تصویر: <https://www.tni.org/en/article/geopolitics-of-genocide>

مقدمه

پیش از ورود به گفتگو ضروری است که باور داشته باشیم، هر نوع کنش روشنفکرانه و مسولانه ای ارجمند و شایسته تحسین است، از این رو یادداشت نسبتاً تحلیلی آقای کمال خالق پناه با عنوان «تکرار خیانت یا تکرار تکرار: درباره جنگ و صلح کوردها»^۱، درخور توجه و قابل تحسین است، این خوانش نقادانه که درذیل بر مخاطب عرضه میشود بنحوی ادامه همان کنش است و پیوستگی اندیشه و تجربه بسط تفکر و کنکاش در مسایل مهم جامعه کوردی ضرورتی دو چندان دارد.

در علوم اجتماعی و سیاسی، یکی از اصول بدیهی اما به کرات نقض شده این است که هیچ نظریه‌ای واجد صلاحیت تبیینی عام و نامحدود نیست. هر نظریه در پاسخ به نوع خاصی از پرسش، در سطح مشخصی از علیت و در نسبت با قلمروی معینی از واقعیت اجتماعی شکل گرفته است. نظریه‌هایی که برای تحلیل معنا، زبان، سوژه یا تجربه زیسته ساخته شده‌اند، الزاماً قادر به توضیح ساختار قدرت، موازنه نیروها، قیود نهادی و مناسبات ژئوپلتیک نیستند؛ همان‌گونه که نظریه‌های رئالیستی یا نهادی نیز برای فهم ساحت‌های ذهنی و نمادین کفایت ندارند. بی‌توجهی به این

^۱ خالق پناه، کمال. تکرار خیانت یا تکرار تکرار: درباره جنگ و صلح کوردها. [گوفاری کومار](#). فوریه ۲۰۲۶

تمایز بنیادین، اغلب به جابجایی سطح تحلیل می‌انجامد: جایی که سیاست به روانشناسی، و ساختار به سوژه فروکاسته می‌شود. در بخشی از گفتمان روشنفکری کوردی، به‌ویژه در مواجهه با شکست‌ها، عقب‌نشینی‌ها یا بن‌بست‌های سیاسی، تمایلی پررنگ به تفسیرهای اجتماعی، روان‌شناختی و روانکاوانه دیده می‌شود. این گرایش، برخلاف روایت رایج، لزوماً از ویژگی‌های روانی جامعه کوردی برنمی‌خیزد، بلکه بیش از هر چیز بازتاب دشواری تحلیل سیاست بی‌دولتی در میدان واقعی قدرت است؛ میدانی که در آن اراده، اخلاق یا فانتری، نقش تعیین‌کننده ندارند و سیاست در قید ساختارهای سخت بین‌المللی عمل می‌کند. در چنین شرایطی، وضعیت ذهنی و سرگشتگی تحلیلی بخشی از نخبگان، ناآگاهانه به کل جامعه تعمیم داده می‌شود؛ تعمیمی که پیش از آنکه تحلیلی از جامعه کوردی باشد، روایتی از بحران روش‌شناختی در ذهنیت روشنفکری کوردی است.

ادعای محوری مقاله: شکست سیاسی به‌مثابه فانتری تکرارشونده

مقاله «تکرار خیانت یا تکرار تکرار: درباره جنگ و صلح کوردها» می‌کوشد روایت مسلط «خیانت قدرت‌های بزرگ به کوردها» را به چالش بکشد. ادعای محوری مقاله خالق پناه آن است که این روایت، بیش از آنکه واقعیتی سیاسی باشد، محصول نوعی فانتری تکرارشونده است؛ فانتری‌ای

که در سطح ناخودآگاه جمعی بازتولید می‌شود و مانع ورود کوردها به سیاست مدرن می‌گردد. در این چارچوب، شکست‌ها نه به‌مثابه پیامد آرایش نیروها و ساختار قدرت، بلکه به‌عنوان نشانه‌ای از تداوم یک منطق ذهنی و نمادین تفسیر می‌شوند. این ادعا، از حیث نظری جسورانه و تحریک‌کننده است. اما پرسش اساسی این است: آیا استدلال‌های ارائه‌شده قادرند چنین ادعای سنگینی را در سطح تحلیل سیاسی پشتیبانی کنند؟

جابجایی سطح تحلیل: از سیاست به روانکاوی

نخستین نقد بنیادین به مقاله، جابجایی سطح تحلیل است. متن، به‌جای آنکه وضعیت کوردهای سوریه را در بستر موازنه قدرت منطقه‌ای، سیاست دولت‌ها، روابط بین‌الملل و محدودیت‌های نهادی تحلیل کند، تمرکز خود را بر مفاهیمی چون تکرار، فانتزی و ناخودآگاه معطوف می‌سازد بدین ترتیب، آنچه باید در سطح ساختار توضیح داده شود، به سطح سوژه منتقل می‌شود. برای نمونه، کمال خالق‌پناه ادعا می‌کند: «سؤال این نیست که چرا به کوردها خیانت می‌شود؛ سؤال این است که چرا یک پروژه سیاسی خود را بارها و بارها در موقعیتی قرار می‌دهد که خیانت ببیند؟». این جابه‌جایی صرفاً یک انتخاب تفسیری نیست، بلکه می‌تواند به‌منزله یک خطای روش‌شناختی تلقی شود.

بر این اساس، پرسش‌هایی از این دست که چرا در این مقطع تاریخی مشخص، با این آرایش نیروها و در چنین بستر ژئوپلیتیکی، وضعیت روزاوا به این نقطه رسیده است، اساساً با مفاهیم روان‌کاوانه قابل پاسخ‌گویی نیستند. پیامد چنین رویکردی آن است که تحلیل سیاسی به نوعی روان‌کاوی شکست تقلیل می‌یابد و در نتیجه، سیاست به‌عنوان عرصه‌ای مبتنی بر مناسبات قدرت، کارکرد و ماهیت بنیادین خود را از دست می‌دهد.

محورکردن «تکرار» به‌جای تبیین علت

مقاله به‌طور مکرر از مفهوم «تکرار» بهره می‌گیرد، اما این مفهوم به‌تدریج نقشی فراتر از یک ابزار توصیفی پیدا می‌کند و عملاً جایگزین علت می‌شود. در اینجا با نوعی مغالطه مواجه هستیم: به‌جای آن که تکرار یک پدیده نیازمند توضیح تلقی شود، خودِ تکرار به‌مثابه توضیح عمل می‌کند. برای مثال، بیان می‌شود که «تکرار ساختاری تکرار به این معناست که کوردها نتوانسته‌اند به لحاظ حقوقی جایگاه خود را در نظم جهانی تثبیت کنند»، یا در جایی دیگر آمده است که «شکست‌های مکرر نه صرفاً محصول فقدان تضمین خارجی، بلکه نتیجه ناتوانی در گسست از فانتزی‌های بنیادین سیاسی است». این نوع علت‌یابی را می‌توان مصداق مغالطه جایگزینی علت جعلی به‌جای علت یا علل اصلی دانست.

در منطق تحلیل علمی، تکرار یک روایت یا الگو نه علت، بلکه نشانه‌ای است که خود نیازمند تبیین است. با این حال، در متن مورد بحث، هر شکست جدید به عنوان شاهدهی دیگر بر «تکرار فانتزی خیانت» معرفی می‌شود، بی‌آنکه رابطه علی میان این دو به طور مستقل نشان داده شود. پیامد این رویکرد، شکل‌گیری نوعی دور بسته تحلیلی است که در آن تحلیل، امکان خروج از خود را از دست می‌دهد.

توجیه به‌جای توضیح: لغزش نظری با پیامد سیاسی

یکی از مهم‌ترین لغزش‌های مقاله، جایگزینی توضیح با توجیه است. متن، به‌جای آن که نشان دهد وضعیت سیاسی کوردها چگونه و از طریق چه مسیر علی شکل گرفته است، شکست‌ها را در قالب روایتی نظری و منسجم «قابل فهم» می‌سازد. در این چارچوب، مفاهیم روان‌کاوانه نه به‌مثابه ابزار تحلیل، بلکه به‌عنوان سپرهای نظری عمل می‌کنند که امکان طرح پرسش‌های تجربی، مقایسه‌پذیری و نقد بیرونی را محدود می‌سازند. پیامد این لغزش صرفاً نظری نیست. هنگامی که شکست سیاسی به سطح فانتزی و ذهنیت منتقل می‌شود، بار مسئولیت از دوش ساختارهای قدرت برداشته شده و به سطح سوژه و فرهنگ منتقل می‌شود. این جابه‌جایی، ناخواسته سیاست را به حوزه‌ای اخلاقی و روانی تقلیل می‌دهد و امکان نقد ساختاری را خنثی می‌سازد.

همزمانی به جای علیت: خطای استنتاج

مقاله، همزمانی تکرار روایت خیانت با شکست‌های سیاسی را به گونه‌ای طرح می‌کند که گویی میان این دو رابطه علی وجود دارد. حال آنکه همزمانی یک روایت با یک رخداد، لزوماً به معنای علت‌بودن آن نیست. روایت خیانت می‌تواند واکنشی به شکست باشد، نه علت آن. ناتوانی متن در تفکیک این دو سطح، استدلال را از حیث منطقی آسیب‌پذیر می‌کند.

شواهد نقض و سکوت معنادار متن

یکی از نقاط ضعف جدی مقاله، نادیده‌گرفتن تجربه‌ای است که می‌تواند روایت آن را به چالش بکشد: واکنش کم‌سابقه همدلانه و هماهنگ کوردها پس از وضعیت تحمیلی جدید در سوریه. از روزاوا تا اقلیم کردستان، با وجود تنوع حزبی و اختلافات سیاسی، نوعی همبستگی عملی و سیاسی شکل گرفت که نشان می‌داد سوژه کوردی الزاماً در شکاف فانتزی و فروپاشی گرفتار نیست. سکوت مقاله درباره این تجربه نشان می‌دهد که روایت نظری آن توان مواجهه با شواهد نقض را ندارد و ناچار به حذف آنهاست؛ یا این که نگارنده آگاه بوده است که طرح یک شاهد نقض، یا حتی اشاره به کنشی مغایر با چارچوب تحلیلی او، می‌تواند ادعای اصلی مقاله را نقض کند.

نقد بنیادین‌تر: ناتوانی و محدودیت نظریه لاکانی در این سطح

فراتر از نقدهای موردی، باید بر یک نکته بنیادین تأکید کرد: نظریه ژاک لاکان و رویکردهای پسالاکانی اساساً برای تحلیل ساخت سوژه، معنا و میل طراحی شده‌اند، نه برای تبیین سیاست در سطح واقعیت عینی. این نظریه‌ها با نوعی علیت نمادین کار می‌کنند و فاقد ابزارهای مفهومی لازم برای تحلیل نهادها، موازنه قدرت و ژئوپلیتیک هستند. در حالی که مفاهیم لاکانی می‌توانند منطق همانندسازی سیاسی را روشن کنند، در توضیح پیامدهای عینی سیاسی یا گره‌گاه‌های تاریخی مشخص، به مراتب کم‌اثرترند (Glynos, 2008:289).

افزون بر این، به سبب ابطال ناپذیری درونی، هر نتیجه‌ای را می‌توان درون این چارچوب‌ها بازتفسیر کرد. همین ویژگی، آن‌ها را برای تحلیل وضعیت سیاسی یک ملت بی‌دولت نامناسب می‌سازد. نقد ما انکار سیاست‌ورزی لاکانی نیست، بلکه نشان می‌دهد که وقتی تحلیل ذهنیت جای تحلیل نهاد، قدرت و ژئوپلیتیک می‌نشیند، تبیین سیاسی فرو می‌ریزد. البته باید افزود که مسئله تنها بدفهمی خالق‌پناه نیست؛ حتی مدافعان جدی لاکان در سیاست تصریح می‌کنند که این نظریه برای توضیح یک واقعه مشخص تاریخی یا وضعیت سیاسی عینی، مانند روزاوا طراحی نشده است. نظریه لاکانی گرایش دارد تحلیل ذهنیت و گفتمان را در مرکز قرار دهد، آن هم به

بهای نادیده گرفتن مواجهه‌ای پایدار با ابعاد نهادی، مادی و راهبردی فرایندهای سیاسی (Glynos, 2008, p. 284) بنابراین، مشکل صرفاً «بدفهمی خالق پناه از لاکان» نیست؛ محدودیت‌های ذاتی خود چارچوب تحلیلی است. منابع مرتبط برای مطالعه و تأمل بیشتر خوانندگان در پانویست ارائه شده است.^۲

روشنفکری کوردی و تعمیم وضعیت ذهنی

در نهایت، باید به بُعدی کمتر گفته شده اشاره کرد: بسیاری از این تفسیرهای روان‌کاوانه، بیش از آن که بازتاب وضعیت واقعی جامعه کوردی باشند، بازتاب وضعیت ذهنی بخشی از نخبگان‌اند. تعمیم این وضعیت به کل جامعه، نه تنها نادقیق است، بلکه نوعی وارونگی واقعیت ایجاد می‌کند؛ سوژه‌ای خودمحور که جهان و جامعه را با متر خود می‌سنجد و بازنمایی

^۲ برای آشنایی بیشتر با کارکرد نظریه لاکان و محدودیت‌های آن در تحلیل سیاسی، می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد:

Glynos, J. (2008). *Lacanian theory: Ontological and epistemological restrictiveness in political analysis*. *Contemporary Political Theory*, 7(3), 283–301. <https://doi.org/10.1057/cpt.2008.6>

Stavrakakis, Y. (2007). *The Lacanian Left: Psychoanalysis, Theory, Politics*. Edinburgh: Edinburgh University Press. <https://doi.org/10.3366/edinburgh/9780748619801.001.0001>

می‌کند. در نتیجه، جامعه‌ای که در عمل بارها کنش عقلانی و واقع‌گرایانه نشان داده، به‌عنوان سوژه‌ای گرفتار فانتزی بازنمایی می‌شود. این خود نشانه‌ای از شکاف میان روشنفکری و واقعیت اجتماعی است. گرایش و شهوت روشنفکری کوردی به نظریه‌های جذاب، در مقابل نظریه‌های محکم و قابل ارزیابی، موجب می‌شود که بسیاری از نظریه‌ها قدرت تحلیلی لازم برای قرار گرفتن به‌عنوان مبنای یک تحلیل سیاسی را نداشته باشند. چرایی انتخاب این نظریه‌ها از جانب روشنفکران کورد، خود موضوعی است که بسی جای تأمل و درنگ دارد. به‌عنوان نمونه، یکی از نقدهای جدی به لاکان، پیچیدگی بیش از حد مفاهیم اوست؛ اساساً در هر نظریه‌ای که مفاهیم به صورت دقیق تعریف نشده باشد، اغلب مورد علاقه روشنفکران کورد است، به‌ویژه شاغلان در حوزه علوم اجتماعی!

خبط روش‌شناختی دیگری که ضرورت دارد به آن اشاره شود، بلا تکلیفی کمال خالق‌پناه با نظریه لاکان است. در پانوشت، او بیان می‌کند: «ماهیت نوشتار ارائه تحلیلی از منطق آن چیزی است که شکست نامیده شده و چندان دلمشغول توضیح نظریه نبوده‌ام!»

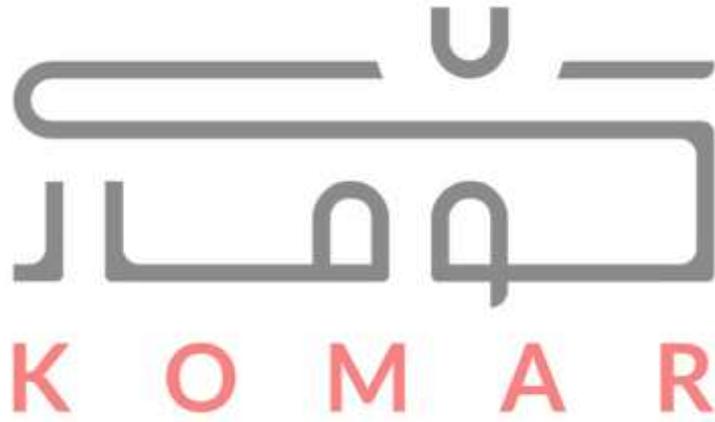
اختیار چنین توجیهی می‌تواند به دو علت باشد که هر دو از دقت و جدیت نوشته می‌کاهد، اولی اینکه حقیقتاً بکارگیری نظریه لاکان برای وقایع سیاسی و حتی معنابردازی به یک وضعیت مشخص دشوار و تقریباً سر از ناکجا درمیآورد و دلیل دیگر گرایش مد روز و مرسوم به استفاده استعاری و

تمثیلی از نظریه است. استعاره و تمثیل هر چند بلیغ هم باشد، توانایی تبیین و تعلیل ندارد و در امتداد فرهنگ خطابه و منبر است! گویی لذتی عجیب در شبیه سازی و تمثیل است که نویسندگان تبیین و توضیح را بخاطرش تعلیق میکنند!

با همه این نقدها، مقاله دارای نقاط قوتی است: حساسیت نظری نسبت به زبان و روایت، جسارت در نقد بدیهیات رایج، و تلاش برای طرح پرسش‌های فلسفی درباره سیاست کوردی. با این حال، همین نقاط قوت در غیاب پایبندی به اصول روش‌شناختی به محدودیت‌های جدی بدل شده‌اند.

جمع‌بندی: تکرار خطا به جای نقد خیانت

مسئله اصلی مقاله نه جسارت نظری آن، بلکه خیانت به روش و منطق تحلیل سیاسی است. روان‌کاوی از جای خود فراتر رفته و جای تحلیل قدرت را گرفته است. نتیجه آن است که سیاست به سوژه‌ای ناکام فروکاسته می‌شود و شکست، به جای توضیح، توجیه می‌گردد. بدین سان، متنی که قصد نقد تکرار را دارد، خود به تکرار خطایی نظری دچار می‌شود.



<https://govarikommar.org>